

تفسیر سوره نینہ (جلسہ دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۵/۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

ادامه بررسی وجه ارتباط آیه اول و چهارم

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه عزیزان، اساتید بزرگوار و دوستان گرامی و آرزو می‌کنم انشاءالله خداوند متعال عزاداری‌های شما عزیزان را به کرم خودش قبول کرده باشد. انشاءالله این توسلات، این عرض ارادت‌ها به اهل بیت عصمت و طهارت باعث بشود که در دنیا مشمول عنایات و ولایت‌های ویژه آن حضرات شویم و در روز قیامت و بعداز مرگ هم مشمول شفاعت آن بزرگواران باشیم.

در تفسیر سوره بینه بودیم در آیه اول و ارتباطی که این آیه با آیه چهارم دارد وما تفرق الذين اوتوا الكتاب؛ و مباحثی که مطرح است و دشواری‌هایی که در این آیه مفسران مطرح کردند و راه‌هایی که ارائه کردند مطالبی عرض شد. به دو نظر مهم رسیدیم. عرض کردیم یک نظری است که مجموعاً مرحوم شهید مطهری و آیت الله طالقانی دارند و یک دیدگاه هم، دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی هست. این دو دیدگاه را در جلسه قبل توضیح دادیم. وجوه افتراق بین این دو دیدگاه را طرح کردیم. دو تا نکته مانده بود که بنا شد این جلسه عرض کنیم.

وجهی دیگر در ارتباط دو آیه

قبل از اینکه وارد مبحث جدید بشویم و آن دو تا نکته را عرض بکنیم. برادر بسیار بزرگوار و عزیزمان جناب آقای دکتر افتخاری یک وجه دیگری را ارائه کردند درباره آیه اول و آیه چهارم. ایشان می‌فرمایند که خُب، لم

يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفيين؛ چرا مفسران آمدند برای اینکه منفکین را تفسیر بکنند و توضیح بدهند، دنبال یک وجه انفکاک یا وجه اتصال گشتند، چرا دنبال یک موضوع سومی گشتند؟ که آن موقع این بحث را طرح بکنند که مشرکین و اهل کتاب در این موضوع سوم با هم اتصال و اتحاد دارند تا اینکه بینه برای آن ها وارد بشود. و بینه که وارد شد این اتصال و اجتماع از بین می رود. وجه سوم لازم ندارد از نظر ایشان.

ما بیاییم بگوییم که خود اینها از هم جداشدنی نیستند. خود اهل کتاب و خود مشرکین از هم منفک نمی شوند، جدا شدنی نیستند، با هم اتصال و اجتماع دارند، اتحاد دارند، مگر اینکه بینه بیاید و بینه که بیاید این اتحاد میان این دو طایفه، این دو گروه از بین می رود، این اجتماع از بین می رود و آیه چهارم می خواهد بگوید که این تفرق فقط در میان اهل کتاب بوده است؛ چون او توالکتاب دارد، دیگر سخنی از مشرکین به میان نیامده، لازم نیست ما آیه چهارم را طوری تفسیر بکنیم که این تفرق هم شامل اهل کتاب شود و هم شامل مشرکین شود.

تأمل در این وجه و بیان دیدگاه برگزیده

خب این دو تا نکته بود در فرمایش ایشان، که آیا بینیم این وجه در واقع ترجیح دارد بر آن دو وجه قبلی یا نه؟ واقعه این است که خود بنده هم که حدودا یک ماه، سه هفته قبل شروع کردم به مطالعه این سوره، اولین نکته ای که شاید به ذهنم رسید بعد از اینکه برخی از آراء را دیدم این بود که چرا ما دنبال وجه سوم بگردیم، یعنی همین وجهی که آقای افتخاری مطرح کردند، بیاییم بگوییم اینها از هم منفک نیستند، خودشان از هم انفکاک ندارند مگر اینکه بینه بیاید.

بعد تأملی کردم در آیات بعدی، اینها را اگر بخواهیم ارتباطش را برقرار بکنیم دیدیم خب خیلی دشواری هایی دارد و این وجه خیلی در واقع سَر راست نیست. علتش این هست که خب اینها دو طایفه هستند، دو گروه انسانی هستند، اهل کتاب مُراد یهود و نصارا هستند، حداقل، در خلاصه حجاز و مشرکین هم حداقلشان مشرکین عرب باشند یا مشرکین قریش باشند. خب این دو طایفه از هم جدا نمی شوند، خیلی معنایی سر راستی پیدا نمی کند. یک جهتی باید باشد. باید بگوییم اینها در چه جهتی با هم اتحاد دارند، اجتماع دارند و از هم جدا نمی شوند. یعنی یک وجه سوم ما ناچاریم داشته باشیم و از آیات به دست بیاوریم.

یا این وجه سوم می تواند آداب و رسوم باشد. بگوییم اینها در آداب و رسوم با هم اجتماع داشتند، بعد که بینه آمد اینها در این موضوع اختلاف پیدا کردند، برخی شان بر همان آداب و رسوم گذشته بودند، برخی نه، آداب و رسوم دین را، دین جدید را پذیرفتند که باز این به نوعی برمی گردد به همان دیدگاه مرحوم طالقانی و شهید مطهری. بگوییم نه، اینها به لحاظ نظام اجتماعی، نظام سیاسی با هم اتحاد داشتند.

لذا در واقع نظام جامعه داری را با هم به اصطلاح اتحاد و اجتماع داشتند، این هم در واقع پذیرفتنی نیست؛ چون در واقع اصلا در آن زمان در حجاز، شبه جزیره، آنجا نه نظام حکومتی بوده و نه نظام سیاسی بوده، نه قانون درست و حسابی بوده. در واقع هر قبیله ای برای خودش یک آداب و رسوم و قوانینی داشته است. اهل کتاب، یهود و نصارا، مستقل بودند و بر اساس تورات و انجیل و خودشان رفتار و زندگی می کردند، مشرکین هم بر اساس آداب و رسوم خودشان، خود مشرکین هم قبیله قبیله بودند. بادیه نشینان یک راه و رسم زندگی و مقررات و قوانین خودساخته ای داشتند. شهرنشینان مثل مکه و مدینه قوانین دیگری داشتند. قوانین بعضا در تضاد بود. به گونه ای که اگر یک نفر از بادیه می آمد در شهر زندگی بکند، دوام نمی آورد و بعد از مدتی می رفت در بادیه و یا بالعکس. اینها در واقع بر اساس آن نظام قبیله خودشان زندگی می کردند.

پس نمی توانیم بگوییم وجه اشتراک هم این هست. خب بنابراین وجه اجتماع آن موضوعی که در آن اجتماع دارند. بنابراین باید یا برگردیم بگوییم که این، این منفک نشدن، این اتصالشان، اجتماعشان از ناحیه لزوم و بینه یا حجت یا احتجاجی بود که مرحوم علامه فرمودند یا آن مطلبی که مرحوم شهید مطهری فرمودند و مرحوم طالقانی که این وجه سوم همان کُفر آنهاست، عقاید باطل آنها هست، نه از عقاید باطلشان جدا نمی شوند مگر بینه بر آنها وارد شود.

بنابراین ما ناچاریم بدون یک وجه سومی داشته باشیم اینجا و در واقع یک موضوع سومی داشته باشیم. یک وجه اتصال و اجتماعی داشته باشیم که اگر اینها منفک نمی شوند و با هم اتحاد دارند، در چه چیزی اتحاد دارند؟ در چه چیزی اجتماع دارند؟ قطعا به لحاظ فیزیکی و جغرافیایی و اینها نیست که بگوییم اینها مثلا در یک جغرافیا بودند یا در یک محیطی بودند، یا در یک موطنی بودند، یا در یک سرزمینی بودند، با بینه از هم جدا شدند. اینها را نمی توانیم بگوییم؛ چون اینها هیچ کدام در واقع معقول نیست، راهی نداریم؛ یا نظر مرحوم شهید مطهری را برگزینیم یا نظر مرحوم علامه طباطبایی را.

خب، اما اینکه این دوتا دیدگاه، دیدگاه مرحوم طالقانی و شهید مطهری در یک طرف و دیدگاه علامه چه نسبتی با هم دارند، آیا در عرض هم هستند، قابل جمع نیستند، واقعیت این است که اینطور نیست؛ یعنی در واقع به نظر ما، دیدگاه مرحوم طالقانی و مرحوم شهید مطهری در درون دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی پنهان است؛ یعنی از لوازم دیدگاه علامه این است؛ نمی شود بدون اینکه در واقع آن بحث اجتماع بر کفر را لحاظ کنیم، دیدگاه علامه در واقع سامانی نمی گیرد.

به بیان دیگر مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که این مراد آیه این است که اهل کتاب و مشرکین از این سنت تکوینی خداوند؛ آن سنت لزوم هدایت شدن یا سنت ارسال رسل یا سنت ارسال بینه یا احتجاج یا در واقع گرفتن عذر و بهانه از انسان ها هر چه که نامش را بگذاریم، نه، از این سنت جدا نمی شوند و این سنت همواره با آنها هست. انگار اینها یک طلبی از خداوند متعال دارند. طلبشان همان دریافت بینه است. از این طلب جدا نمی شوند؛ مگر طلبشان ادا شود. مگر خداوند بینه ای را برای آنها بفرستد. آن وقت بینه که فرستاد، اینها دیگر از آن سنت احتجاج، از سنت بینه یا در واقع حجت رها می شوند، منفک می شوند.

خب از مرحوم علامه طباطبایی می پرسیم چرا خداوند چنین سنتی دارد؟ چرا چنین سنت تکوینی دارد که لزوما باید انسان ها هدایت شوند؟ لزوما باید حجت بر آنها بیاید؟ و به بیان دیگر چرا تا بینه الهی نیاید، انسان ها از هم جدا نمی شوند، منفک نمی شوند این سنت از آنها جدا نمی شوند؟

دلیلش این است که می فرماید به خاطر اینکه که اینها خودشان نمی توانند به بینه برسند. تا بینه الهی نیاید، اینها خودشان نمی توانند به بینه برسند، دستشان از بینه عاجز است. یعنی دستشان از آن چیزی که حق را از باطل برایشان روشن کند، عاجز است، خودشان ناتوانند. چون خودشان نمی توانند به بینه برسند، بینه تولید کنند، لذا خداوند باید بینه برای آنها بفرستد تا آن سنت الهی محقق شود.

می گوییم حالا چرا خدا متعال باید بفرستد؟ حالا که نفرستاده چه می شود؟ می فرماید چون خداوند متعال این سنت را بر خودش واجب کرده است، ضروری کرده است. مثل آیتی که می فرماید: **انَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى؛ انَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى**، یعنی بر ما واجب است هدایت انسان ها، بر ما واجب است که بینه بفرستیم برای انسان ها، لازم است و ضروری است. یعنی خود خدا بر خودش واجب کرده است.

می‌گوییم چرا خداوند متعال بر خودش واجب کرده است؟ می‌فرماید چون لازمه ربوبیت خداوند متعال است. رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ پروردگار ما آن کسی است که بعد از اینکه به هر موجودی خلقتش را می‌دهد، لزوماً او را هدایت می‌کند. یعنی لازمه ربوبیت ارسال بیّنه است و هدایت کردن است. خُب، بنابراین در بیان مرحوم علامه طباطبایی هم عدم توانایی بشر و عجز بشر از رها شدن از انحراف و عقاید باطل و نیازمندی او به هدایت و بیّنه نهفته است، و در واقع می‌توانیم بگوییم که بیان مرحوم علامه طباطبایی ره نسخه ای کامل تر از بیانی است که مرحوم شهید مطهری و دیگران دارند؛ بدون اینکه حالا علامه اشاره ای به آن کرده باشد.

پس به نظر ما جمع بین بیانی که مرحوم علامه طباطبایی کردند با این توضیحی که دادیم و بیان قبلی، این در واقع می‌تواند نظر برگزیده باشد؛ بدون اینکه ما چیزی را در نظر علامه تحمیل کرده باشیم. می‌خواهیم بگوییم لازمه فرمایش شما این است. در درون فرمایش شما این نکات هم نهفته است.

خُب، نکته دیگر این است که این راهی که مرحوم علامه طباطبایی رفتند با سیاق آیات و در واقع شواهد درون متنی سازگارتر هست. به دلیل اینکه در آیه اول خداوند متعال یک وصفی را آورده؛ **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ**؛ خُب می‌توانست این وصف را نیاورد. یعنی این کفروا را نیاورد. **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ بَٰغُوذِي أُولَئِكَ** از همان ابتدا به جای **الَّذِينَ كَفَرُوا**، **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ**.

خُب چرا این کفروا را آورد؟ این وجهی دارد، یک دلیلی دارد. دلیلش در واقع این است که می‌خواهد بگوید، بحث کفر اینها هست. حالا کفر به چه چیزی؟ آیا کفر مراد همان عقاید پیشینی است که شهید مطهری و دیگران دارند، یا نه؛ کفر به رسالت پیامبر اکرم در اینجا مراد است؟ می‌خواهد بگوید این مشرکینی که به رسالت تو ای پیامبر کافر شدند، این اهل کتابی که به رسالت تو و به قرآن کافر شدند منفک نبودند تا چه وقت؟ تا بیّنه بیاید.

خُب، چرا علامه طباطبایی **الَّذِينَ كَفَرُوا** را حمل کرد به کفر بر رسالت و کفر بر قرآن؟ نه کفر پیشین و عقاید باطل پیشین؟ به خاطر اینکه در قرآن کریم هر جا **الَّذِينَ كَفَرُوا** آمده مراد اینها هستند. موارد زیادی **الَّذِينَ كَفَرُوا** در قرآن داریم. در اکثر قریب به اتفاق این موارد هر جا **الَّذِينَ كَفَرُوا** آمده، یعنی کافران به قرآن. یعنی کافران به رسالت پیامبر اکرم. کافرانی که شریعتی به آنها عرضه شده و آنها با علم و آگاهی کفر ورزیدند. هیچ

وقت به کسانی که دارای یک عقاید باطلی هستند، تعبیر الذین کفروا در قرآن کریم به کار نرفته؛ یا دست کم در اکثر قریب به اتفاق در این موارد به کار رفته است.

حالا که ما یک چنین پیشینه ای و یک شاهد درون متنی داریم، بنابراین باید بگوییم که مراد از **الذین کفروا** یعنی **کفروا بکتابک**، **کفروا برسالتک**، ای پیامبر می بینی از اهل کتاب و مشرکین به رسالت تو کفر ورزیدند؟ اینها در واقع مضمول یک سنتی بودند. آن سنت در آنها اجرا شد. **سنت طلب حجت از خدا**، طلب بیّنه از خدا. ما با رسالت تو این حجت را به آنها دادیم، این طلب را آدا کردیم، این بیّنه را بر آنها در واقع وارد کردیم.

از طرف دیگر، در قرآن کریم آن چیزی که در رابطه با کفر و ایمان به عنوان سنت الهی مطرح شده است، همین سنت ارسال رسل و لزوم هدایت و حجت و بیّنه و امثال اینهاست. آن وقت بیان مرحوم علامه طباطبایی هم با سیاق آیات سازگار است؛ هم با این نکاتی که عرض کردیم و هم در واقع یک پیوندی بین این آیات برقرار هست از آیه اول تا آیه هشتم. حالا بعدا ما این پیوند را بیشتر و کامل تر توضیح می دهیم خدمتان.

تفسیر آیه دوم

آیه بعد این است؛ **رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة**؛ این آیه شریفه دارد بیّنه را تفسیر می کند و توضیح می دهد. می گوید آن بیّنه ای که برای اهل کتاب و مشرکان آمد و آنها را جدا کرد از آن سنت، آن چیست؟ ماهیت این بیّنه چیست، حقیقت این بیّنه چه چیزی است؟

پس این آیه دارد تفسیر می کند بیّنه را و چون عرض کردیم که مراد از بیّنه در آیه اول وجود مقدس پیامبر اکرم هست و رسالت پیامبر اکرم هست این آیه دارد آن را تفسیر می کند.

خب، این پیامبری که ما فرستادیم و شد مصداق بیّنه ما برای مشرکان و اهل کتاب چه ویژگی هایی دارد؟ چه شاخصه هایی دارد؟ می فرماید: **رسول من الله، یک، يتلوا صحفاً مطهرة؛ دو.** این بیّنه دو تا ویژگی دارد.

خب، قبل از اینکه این ویژگی ها را توضیح بدهیم، لازم است که عرض بکنیم که واژه بیّنه به لحاظ لغت شناسی صفت **مُسَبَّه** است. یعنی چیزی که به خودی خود ظاهر است و آشکار است و نمایان است و متعلقات خودش را روشن و آشکار می کند. با این واژه بیّنه که صفت مشبهه است، ریشه اش از **بین** است. **بین** به معنای **تفریق**

گذاشتن و جدا کردن. خب، لازمه تفریق و لازمه جدا کردن، آشکار شدن و نمایان شدن هم هست. بنابراین لغت شناسانی مثل مرحوم مصطفوی به درستی فرمودند که این واژه بینه در واقع دو رکن دارد: یک تفریق، جدا کردن. دو انکشاف و آشکار شدن. این اشکار شدن و انکشاف لازمه آن تفریق و جدا کردن است.

پس بینه یعنی چیزی که جدا می کند حق از باطل را. خیر را از شر، مفسده را از مصلحت؛ به گونه ای جدا سازی می کند حق را از باطل که حق کاملا نمایان باشد، کاملا روشن باشد. هیچ اجمالی، هیچ ابهامی در آن نباشد.

اطلاق بینه در قرآن کریم بر چهار چیز

در قرآن کریم بر چهار چیز غیر از این آیات سوره بینه، بر چهار چیز اطلاق بینه شده است. یکی بر معجزات پیامبران، مثل آیه ۷۳ سوره اعراف که حضرت صالح به قومش فرمود: وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ؛ بیانه ای از جانب پروردگار برای شما آمده، یک معجزه ای آمده، این معجزه هم این ناقه من است. این در واقع شتری است که از کوه، شکافته می شود کوه و بیرون می آید. از آمدن این ناقه از درون کوه قرآن تعبیر کرده است به بینه. در آیه ۴۲ سوره انفال: إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدِّينِ وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصُوفِ وَالرَّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ خداوند متعال از دلیل و از برهان و حجت تعبیر به بینه کرده است؛ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنِهِ؛ خب، ملاحظه می فرمایید که در این آیه خود دلیل، خود برهان قرآن از آن تعبیر به بینه کرده است.

در سوره هود آیه ۱۷: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْمُحْزَبِ فَإِنَّهُ فُلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ.

خداوند متعال از بصیرت خاص، آن بصیرت و آن دریافت درونی تعبیر به بینه کرده است؛ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ؛ که مراد از مَنْ كَانَ در اینجا پیامبر بزرگوار اسلام است. که در این آیه می فرماید پیامبر علاوه بر آن

وحی، دارای یک بینه درونی هم هست. دارای یک دریافت درونی و بصیرت خاص هم هست؛ غیر از آن آیاتی که از طریق وحی بر او نازل می شود.

در آیات دیگر از خود قرآن کریم تعبیر به بینه شده است. آیه ۵۷ سوره انعام؛ **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ.**

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ؛ من بینه ای از پروردگارم دارم. این قرآن است در حالی که شما دارید به این بینه ی من که قرآن است او را دارید تکذیب می کنید.

مراد از «بینه» در این سوره

خُب، بینه در سوره بینه، این بینه در آیه اول سوره بینه به هیچ کدام از این چهار معنا نیست. نه به معنای معجزه هست، نه به معنای بصیرت خاص است، نه به معنای قرآن هست، نه به معنای دلیل و حجت هست. در اینجا در واقع یک کاربرد پنجمی در این سوره برای بینه بیان شده است. خود رسول ما، خود این پیامبر ما بینه هست، خود این رسولی که از جانب خدا آمده بینه هست به اضافه البته به اینکه **یتلوا صحفا مطهره؛** در واقع صحف مطهره را برای شما تلاوت می کند.

دو ویژگی بینه در این سوره

پس بینه ای که رسول اکرم هست در این آیه دو ویژگی دارد: **اولا؛ من الله، رسول من الله.** یعنی از جانب خداست. از جانب خودش نیست. یک مصلح خیرخواهی نیست که درد جامعه داشته باشد و با اراده و فکر خودش اقدام کرده باشد به هدایت بشر. خودش، خودش را نفرستاده برای بشر. خودش، خودش را مبعوث نکرده، برنیانگیخته است. ما او را فرستادیم، رسول من الله. فرستاده از ناحیه خداوند است. از آن مرتبه خدایی آمده است، از آن مرتبه ربوبی ارسال شده است.

در وجود این شخص، در وجود این پیامبر، در زبانش، در افکارش، در رفتارش هیچ تاریکی شما نمی بینید، هیچ منیتی نمی بینید، هیچ عقده روانی، هیچ هوای نفسی نمی بینید. هیچ افکاری غلطی که از ناحیه هوای نفس و توهمات و محیط و آداب و رسوم باشد در آن نیست. او کاملا خدایی است؛ یک، ثانی چیزی از خودش نمی

سازد، چیزی از خودش نیاورده است. آنچه که برای شما آورده، ساخته فکر خودش نیست. بلکه صرفاً تلاوت کننده است. تلاوت کننده یک صحف مطهره هم هست. یک صحفی که پاک است حالا بعداً توضیح می دهیم.

خب چنین کسی که هم پاک است؛ خودش پاک است، خودش هیچ گونه آلودگی در افکار و روح و اخلاقش ندارد. در دعای ندبه داریم، در آغاز دعای ندبه موقعی که پیامبران و اولیاء الهی را در واقع در این دعا به ما معرفی می کند می فرماید: **الذین استخلصته لنفسک و دینک**؛ یعنی انبیا و اولیا الهی کسانی هستند که تو آنها را خالص کردی، پاکشان کردی، هم برای خودت و هم برای دینت.

یعنی دو نوع طهارت به آنها دادی: یک طهارتی که آنها را منتسب می کند به تو، به آن قُرب نهایی می رساند که خالص می کند برای تو، هیچ چیزی بین آنها و تو نباشد. هر چیزی که بین آنها و تو باشد، این ناخالصی است. آنها را برداشته می شود. هیچ حجابی بین تو و آنها نیست. ضمناً خالصشان می کنیم برای دین خودت. برای اینکه بتواند این بار دین را بر عهده بگیرد.

مراد از «صحف»

خب، اما درباره **صُحُف**؛ دو تا دیدگاه مطرح است، دو تا دیدگاه کلی مطرح است. عده ای مثل فخر رازی گفته اند، مقصود از **صحف** در این آیه، آن لوح و کتابی است که آیات قرآن در آن قرار گرفته است. یعنی صحف در اینجا ظرف است؛ مثل همین کتاب ها و دفترهایی که ما داریم و یک چیزهایی در آن نوشته می شود. به خود این کتابی که از کاغذ است یا از چرم است و... می گویند صحف.

آن وقت، **مُطَهَّرَه** از نظر اینها دیگر وصف است برای ظرف نیست؛ برای مظلوف است. این کتاب هایی که مظلوفشان طاهر است، مظلوفشان مطهر هست. آن وقت کسانی مثل فخر رازی برای اینکه این دیدگاه خودشان را تأیید کنند، می گویند بنابراین یک صحفی بوده، جبرئیل یک کتابهایی؛ حالا از هر جنسی بوده باشد، از نوع چرمی بوده باشد، از چوب بوده باشد، هر چی بوده باشد، یک لوح هایی جبرئیل می آورده که در لوح ها آیات قرآن بوده و پیامبر اکرم ص آن آیات قرآن را می خوانده است.

بعد فخر رازی می گوید که اگر شما اعتراض بکنید و بگویید پیامبر اکرم اُمّی بوده است و خواندن و نوشتن بلد نبوده، ما می گوییم نه، اُمّی بودن یعنی نوشتن بلد نبوده، خواندن بلد بوده است. لذا فخر رازی تمسک می کند به روایتی از وجود مقدس امام صادق علیه السلام که امام صادق علیه السلام درباره پیامبر بزرگوار اسلام فرموده

است که **أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ مِنَ الْكِتَابِ وَانِ كَانِ لَا يَكْتُبُ**. پیامبر اکرم از آن کتابی که جبرئیل برایش می آورده می توانسته بخواند، نمی توانسته بنویسد، پیامبر اکرم نوشتن نداشته است. اما خواندن داشته است.

خب، عده دیگری از مفسران می گویند نه؛ اینجا مراد از **صُحُفٍ**، خود قرآن است، خود آیات قرآن است. یعنی خود مکتوبات قرآن از آن تعبیر شده است به صحف. دیگر این اشکال هم ندارد؛ رایج هست. گاهی وقت ها آن چیزی که در آن نوشته هایی هست می گویند صحف، گاهی وقت ها به خود نوشته ها هم می گویند صحف، می گویند صحیفه، و مراد از صحف یعنی خود آیات قرآن؛ نه اینکه لوحی باشد در آن لوح، آیات قرآن نوشته باشد و پیامبر او را بخواند و مراد از صحف آن لوح ها باشد و آن در واقع کتاب ها باشد.

آن موقع اینها می گویند، پیامبر اکرم، اینکه قرآن می گوید **يَتْلُو** می گویند واژه **يَتْلُو** دلالت ندارد که لزوما چیزی باشد و از روی آن خوانده شود. اگر کسی از درون خودش بخواند، از قلب خودش بخواند؛ بدون اینکه لوحی باشد و نوشته ای باشد، بخواند و بر مردم عرضه کند، اطلاق واژه **يَتْلُو** بر او صدق می کند و نیازی ندارد که لزوما لوحی باشد و دارای نوشته هایی باشد.

لذا تعبیری دارند این دسته از مفسران، می گویند: **يَتْلُو** **عَنْ ظَهْرِ قَلْبِهِ لَا عَنْ كِتَابِهِ**؛ پیامبر اکرم از پشت قلبش، از درون قلبش آیات قرآن را می خواند؛ نه اینکه لوح و کتابی در مقابلش باشد. خب این دوتا تفسیر در واقع یک پیشینه و یک پشتوانه کلامی و فلسفی دارد. درباره حقیقت وحی و فرآیند دریافت وحی. یک نگاهی کلامی این است که در واقع جبرئیل یک نوشته هایی را می آورده است. حالا لوح، لوح نوری، لوح غیر نوری در این لوح ها آیات قرآن و سوره ها نوشته بوده و در پیامبر اکرم تصرفی کرد جبرئیل بار اول و در اثر آن تصرف، پیامبر اکرم خواندن یاد گرفت، خواندن بلد شد و هر سوره ای که بنا بود نازل بشود در لوحی نوشته می شد و جبرئیل او را در مقابل پیامبر قرار میداد، پیامبر آن آیات را از لوح می خواند و حفظ می کرد و برای مردم در واقع تلاوت می کرد و قرائت می کرد. این یک تبیین است از فرآیند وحی.

یک تبیین دیگری این است که نه اصلا لوحی در کار نبوده است. نوشته ای در کار نبوده، الفاظی در کار نبوده است. پیامبر اکرم در دو مرتبه در دو مرحله وحی را دریافت می کرده است. یکی آن حقایق بر قلب پیامبر اکرم افاضه می شده است بدون اینکه در واقع لفظی باشد، جمله ای باشد، مفاهیمی باشد. بعد در مرتبه ثانی همان

حقایق را پیامبر بزرگوار با گوش برزخی شان می شنیدند آن آیات را می شنیدند با گوش برزخی شان و بعد می آمدند بر مردم تلاوت می کردند.

این پشتوانه های کلامی و فلسفی باعث شده که هر دسته از مفسران یک تفسیری از این آیه ارائه کنند و به نظر ما این تفسیر دوم در واقع موجه هست هم با آن مبنای فلسفی و کلامی سازگارتر است و هم در واقع با آیات و روایات دیگر سازگارتر هست.

مراد از «مطهره»

اما مراد از مطهره، فرمودند که **یتلوا صحفا مطهره**؛ پیامبر بزرگوار اسلام صحف مطهره ای را می خواندند. باز در واقع بعضی ها گفتند مراد این است که آن آیات قرآن که در آن صحف بوده است، پاک بوده است از باطل. فخر رازی می گوید که مراد پاک بودن از باطل است. یعنی در قرآن باطل نیست. در قرآن سخن باطل نیست. آن وقت فخر رازی به این آیه شریفه ۴۲ سوره فصلت استشهاد کرده است که **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ؛ باطل در قرآن وارد نمی شود، در قرآن سخن باطل نیست. هر چه هست، حق است.

مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که مراد از مطهره؛ یعنی مطهر از دخالت و تصرف شیطان. این آیات قرآنی که بر قلب پیامبر اکرم عرضه می شود و وارد می شود، بدون دخالت و تصرف شیطان است. بدون تغییر از ناحیه شیطان یا کم و زیاد کردن از ناحیه شیطان هست. آن وقت ایشان برای اینکه این مدعای خودشان را در واقع ثابت بکند، استشهاد کردند به آیات ۷۷ و ۷۹ سوره واقعه که می فرماید **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**؛ این قرآن کریم است. فی کتاب مکنون، این قرآن در آن مرتبه ای از هستی که نام کتاب مکنون را دارد در آنجا بوده؛ لایمسه الا المطهرون؛ نمی تواند این قرآن را مس کنند، مگر مطهرون.

علامه می فرماید که چون این آیه می فرماید فقط مطهرون می توانند با قرآن تماس بگیرند و چون شیطان مطهر نیست، پلید هست. پس شیطان دسترسی به قرآن ندارد. حالا که دسترسی به قرآن ندارد نمی تواند در آیات قرآن تغییر ایجاد کند؛ نه می تواند آنها را کم بکند، نه می تواند زیاد بکند.

این استشهاد علامه طباطبایی به این آیات سوره واقعه برای اثبات مدّعی‌اش، فارغ از اینکه این استشهاد در واقع برای اثبات مدعا کافی هست یا نیست، یک لطیفه ای در آن هست. که آن نوعاً مفسران به این آیات شریفه ۷۷ تا ۷۹ استشهاد می‌کنند برای شرط فهم قرآن. می‌گویند فهم قرآن یک شرط دارد، درک قرآن و فهم قرآن یک شرط دارد. شرطش این است که انسان **طهارت باطنی** داشته باشد. و چون حضرات معصومین طهارت باطنی دارند، بنابراین حضرات یک فهم جامع و کاملی از همه واژه‌ها و سطوح معنایی قرآن دارند. این نوعاً به این آیه بر این نکته استشهاد می‌کند.

بعد، یک در واقع پیام اخلاقی از آن می‌گیرند که اگر ما غیر معصومین هم بخواهیم به آن معانی باطنی قرآن برسیم و آنها را درک و فهم کنیم، باید طهارت نفس پیدا کنیم، تهذیب نفس پیدا بکنیم.

اما علامه طباطبایی علاوه بر این آیه برای این نکات هم استشهاد کرده در دیگر جاها. اما در این سوره به این آیه استشهاد کرده برای اینکه در واقع بگوید شیطان حق تصرف در آیات قرآن ندارد، شیطان نمی‌تواند قرآن را کم و زیاد بکند یا تغییر در آن ایجاد بکند.

طهارت قرآن از چهار امر

اما حالا مراد، **صحفا مطهره** است که فارغ از آن تفسیری که فخر رازی ارائه کردند یا مرحوم علامه طباطبایی ارائه کردند، به معنی آن است که قرآن پاک است، **مُطَهَّر** است. منتهی آیات قرآن را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم خداوند متعال فرموده است، **قرآن از چهار ناپاکی مطهر است**، از چهار آلودگی پاک است:

یک از **باطل**، **سخن باطل**. مثل همان آیه ای که فخر رازی استشهاد کرد. **لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه**؛ بر قرآن کریم باطل وارد نمی‌شود، سخن باطلی، آموزه باطلی، حکم باطلی، عقیده باطلی، قصّه باطلی، هیچ گزاره باطلی یا حکم باطلی در قرآن نیست.

دوم سخن بیهوده. در آیاتی خداوند متعال می‌فرماید که قرآن فاقد سخن بیهوده است. فاقد سخن لغو است؛ **انه لقول فصل و ما هو بالهزل**. در آیات قرآن ابهام نیست، قول فصل است؛ قول روشن است، جدا می‌کند حق را از باطل و در واقع شوخی و سخن بیهوده در آن نیست.

یا مورد سوم طهارت از شک و ظن است. ذلک الكتاب لاریب فیه؛ در قرآن هیچ شکی نیست، هیچ ربیبی نیست؛ یعنی در معارف قرآن هیچ تزلزلی نیست، همگی بر یقین استوارند، همگی یقینی و یقین بخش هستند.

مورد چهارم، تناقض درونی است. در آیات قرآن تناقض نیست. اینجور نیست که یک آیه ای ناقض و متضاد با دیگری باشد. یک گزاره یک سوره ای متضاد و متناقض سوره و آیه دیگری باشد. همین نکته ای است که در سوره نسا فرمود افلا یتدبرون القرآن؛ بعد فرمود ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا؛ در قرآن اختلاف نیست، یعنی تضاد نیست، تناقض نیست. پس نکاتی در آیات دیگری فرماید از این چهار ناپاکی پاک است. خب حالا در سوره بینه که می فرماید پیامبر اکرم صحف مطهره می خوانند؛ یعنی آیاتی که پیامبر می خواند، قرآنی که پیامبر می خواند، از این چهار ناپاکی، پاک هست.

[جمع کلام علامه طباطبائی در مورد مطهره]

نکته درخور توجه این است که مرحوم علامه طباطبائی در سوره بینه موقعی که می خواهد مطهره را تفسیر بکند، می فرماید مراد طهارت قرآن است از تصرف شیطان همانطور که عرض کردیم. منتهی در سوره عبس که باز سخن از طهارت قرآن آمده آیات ۱۳ تا ۱۵ فی صحف مکرمة، مرفوعة مطهرة، بایدی سفره، کرام برره، در این سوره عبس هم می فرماید، قرآن در واقع مطهر است. پاک است. مرحوم علامه طباطبائی در سوره عبس موقعی که مطهر بودن قرآن را می خواهد توضیح بدهد دیگر نمی فرماید مطهره است از تصرف شیطان، می فرماید مطهر است از سخن باطل، از سخن بیهوده، از شک و ظن و از تناقض. می گویند این چهارموردی که بنده از آیات عرض کردم، مرحوم علامه طباطبائی در آن دارد.

خب حالا چرا اینگونه است؟ حالا در سوره عبس مطهر بودن را یک جور تفسیر کرده، در سوره بینه یک جور، آیا نوعی تعارض است؟ نه؛ در واقع نظرگاههای ایشان فرق می کند. در سوره مبارکه عبس دارد مصادیق طهارت را بیان می کند، مظاهر طهارت را بیان می کند. اما در سوره بینه می خواهد بگوید که اصولا عاملی برای ناپاکی قرآن نیست. مبدا و منشایی وجود ندارد، چرا؟ چون اگر قرآن بخواد ناپاک بشود و از طهارت خارج بشود، شیطان باید تصرف بکند، بدون تصرف شیطان در واقع ناپاکی، ورود در قرآن ندارد. چون قرآن از ناحیه خداوند متعال که می آید، پاک است، از جبرئیل که دریافت می کند پاک است، در پیامبر اکرم هم که تهذیب شده است،

رسول من الله است، این هم پاک است. پس اگر که ناپاکی بخواهد در آیات قرآن وارد بشود مبداش شیطان است، منشا آن شیطان است. و شیطان هم که اصولاً دسترسی به این قرآن ندارد.

پس در سوره بینه فرمود اصولاً عاملی برای این ناپاکی نیست و خروج قرآن از طهارت نیست، در سوره عبس در واقع آمد مظاهر را بیان کرد. آن وقت جمعشان دیگر روشن می شود که قرآن صحف مطهره است؛ یعنی پاک است از این چهار ناپاکی، علت پاکی آن هم این است که شیطان در واقع ممنوع از تصرف هست.

این ممنوع بودن قرآن از تصرف شیطان نکته ایست که به روشنی و به طور جامع در سوره جن بیان شده است. آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره جن. **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛** خداوند عالم به غیب است. این غیب خودش هم به احدی نمی دهد. که یکی از مصادیق غیب می شود همین وحی. **الا من ارتضى من رسول؛** این غیبش را و این وحی اش را و این کتاب آسمانی اش را به رسولانی می دهد که از آنها رضایت دارد، به رسولانی می دهد که از قلب آنها، از جان آنها، از ذهن آنها راضی است آنها پاک هستند.

خب موقعی که خداوند متعال این وحیش را این کتاب آسمانی اش را، این آیاتش را می خواهد به این رسول بدهد، چگونه می دهد؟ **وانه يسلك من بين يديه و من خلفه رصدا؛** این آیات را که خداوند متعال از آن مبدا ربوبی، از آن عرش الهی می خواهد نازل بکند، این آیات را رصد می کند، **من بينه و من خلفه،** هم از پشت سر پیامبر اسلام این آیات رصد می شوند و هم از مقابل پیامبر رصد می شوند.

آن وقت مرحوم علامه طباطبایی می فرماید که مراد از **من خلفه** یعنی از آن مبدایی که این آیات نازل می شود، و به جبرئیل می رسد که در واقع پیش از پیامبر اکرم هست، پشت سر پیامبر اکرم هست. از آن مبدا که از طرف جبرئیل می آید تا به پیامبر اکرم برسد، این آیات و این قرآن رصد می شود؛ یعنی نگهبانی می شود. ملائکه ای موظف هستند که آیات همانگونه ای که خدا اراده کرده به جبرئیل برسد و باز رصد می کنند، نگهبانی می کنند آن آیات همانگونه ای که هست به پیامبر اکرم برسد. **من بينه؛** یعنی از آن مرتبه ای که پیامبر اکرم این آیات را دریافت می کند تا زمانی که به مردم ابلاغ می کند، از مرتبه قلب پیامبر اکرم تا زمانی که بر زبانش جاری می شود و به مردم می رسد، می شود **من بين يديه.** آنجا هم رصد می شود، نگهبانی می شود.

خب، پس تا قبل از اینکه به پیامبر برسد، نگهبانی می شود. بعد از اینکه به پیامبر رسید، تا اینکه به مردم برسد، باز نگهبانی می شود از اینکه شیطان تصرف نکند. شیطان نه میتواند تا آن مرتبه ای که نزد جبرئیل است و به پیامبر نرسیده، نه در آنجا می تواند تصرف بکند، چون قرآن رصد و نگهبانی می شود و نه از قلب پیامبر اکرم تا زمانی که به مردم برسد، می تواند تصرف بکند. چون آنها هم باز رصد می شود از ناحیه ملائکه الهی.

چرا خداوند رصد می کند؟ **لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم**؛ تا خداوند متعال بداند، ببیند که این رسالت هایی که بر عهده این رسولان گذاشتند، دقیقا همان گونه به مردم می رسد و به مردم ابلاغ می شود. بدون کم و کاست و بدون تغییر. **واحاط بما لدیهم و احصى کل شی عدا**. بنابراین این آیه هم به روشنی ثابت می کند که چرا قرآن صحف مطهره است و آیات پاک است و همچنین کتب آسمانی دیگر تا از آن زمانی که صادر می شوند و به رسول الهی می رسند و چه از آن زمانی که از قلب رسول الهی به مردم می رسد.

دو ویژگی بینه الهی

نکته ای دیگری که در این آیه هست، نکته در واقع اخلاقی و یک پیامی هست این است که در این آیه فرمود که این بینه الهی و آن چیزی که می تواند حجت را بر مردم تمام بکند و مردم را روشن بکند و به آگاهی کامل برساند، حق را از باطل بر شما مشخص کند، دو ویژگی باید داشته باشد؛ یکی آن که رسول من الله باشد، پاک باشد، دارای فضایل اخلاقی کامل باشد، روح مطهر را، ذهن مطهری باشد. دوم اینکه این رسول چیزی از خودش به این قرآن و به این رسالت اضافه نکند. آنچه که به مردم می گوید ساخته ذهن خودش و در واقع رسوبات ذهنی خودش، یا پیشینه های ذهنی خودش نباشد.

معنای این حرف این است که اگر آنهایی که می خواهند در واقع دین را تبلیغ بکنند، دین را بر مردم عرضه بکنند، حجت را تمام بکنند؛ چه این مبلغان حوزوی چه دین پژوهان و مبلغان دانشگاهی، در واقع اگر می خواهند دین را به مردم برسانند و دین را حقیقتا به مردم عرضه بکنند، نیازمند این دو ویژگی هستند. هم نیازمند طهارت باطنی و تهذیب نفس هستند و هم اینکه آن آیات را حقیقتا آنچه که متن دین است و آموزه دین است، آن را به مردم عرضه بکنند، بدون اینکه با عواطف خودشان آمیخته بکنند، با پیشینه های ذهنی خودشان آمیخته بکنند، اضافاتی داشته باشند، متن دین را با همان خلوصی که دارد، فهم بکنند و به مردم عرضه بکنند به اضافه آن طهارت و تهذیب باطنی.

سوال :

فرمودند که استاد محترم، کفر را به مشرکین هم نازل می دانند، یا این صرفاً برای اهل الکتاب است؟
استاد: نه دیگر طبق نظر علامه طباطبایی کفر به هر دو است.

استاد: می گوید آنهایی که اهل کتاب هستند و کفر می ورزند و مشرکین که باز به تو کفر می ورزند؛ چون عرض کردیم مراد از مشرکین در آیه اول؛ یعنی کسانی که فاقد کتاب آسمانی هستند. یعنی بت پرستان.

انسان ها در عصر نزول به دو دسته تقسیم می شوند؛ آنهایی که دارای کتاب آسمانی بودند در عصر نزول قرآن مثل یهود و نصارا و زرتشتی ها و آنهایی که فاقد کتاب آسمانی بودند، بت پرستان و صائین که از اینها قرآن تعبیر کرده به مشرکین و از آن صاحبان کتاب هم تعبیر کرده به اهل کتاب. آن وقت در واقع مجموعه انسان ها را گفته است؛ از این مجموعه انسان ها، آنهایی که به رسالت تو کفر می ورزند، چنین فایده ای بر آنها جاری است.